

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی در توضیح این مطلب چند تا مطلب فرمودند، دو تا یا سه تا از مطالب ایشان خوانده شد، مطلب

سوم یا چهارم:

و منها:

یکی از اموری را که باید بیان کرد این است که أن البیع الحقیقی

این بیع حقیقی مرادشان همان است که اعتبار شده است

الذی یترتب علیه الآثار

و إلا بیع اصولا امر اعتباری است، امر حقیقی است، حالا مراد ایشان از بیع حقیقی یعنی این چون در افق نفس وجود دارد که له نحو

من الوجود، عرفا و شرعا

و إن کان این بیع حقیقی

تملیکا تسبییا عقدیا

یعنی اگر این بیع حقیقی می خواهد معین بشود باید به نحو، جز افعال تسبیی است یعنی شما خودش را، بیع حقیقی را نمی توانید

ایجاد بکنید، سببش را ایجاد می کنی، جزء افعال تسبیی است مثل احراق، شما مثلا ورقه را در آتش می اندازید این آتش است که

می سوزانید اما به شما می گوید شما ورقه را سوزانید

تملیکا تسبییا عقدیا

.....

حالا ایشان تعبیرش تسبیبی عقدی است، تعبیر ما این بود که بیع دارای یک وجود ایقاعی اعتباری انشائی است، یک وجود ایقاعی است البته این ها تقریباً مرادف هم اند و این خودش یک حقیقتی دارد، یک وجودی دارد، در وعای اعتبار خودش پیدا می شود به نحو مثلاً وجود اعتباری در وعای خاص خودش، در افق خاص خودش، صقع خاص خودش، افق نه. و سابقاً هم عرض کردیم این نکته خیلی لطیف است یکی از مهم ترین راه های برای اثبات بیع فضولی این است اصلاً، بهترین راهش این است، یکی از راه های خوب حالا غیر از بحث روایات چه روایات این طرف و چه روایات آن طرف ان را قائل بشویم و بگوییم اصولاً عقلاً این را قبول کردند، بحث فضولی را هم برای همین جهت قبول کردند چون آمدند برای بیع، برای این عقود یک وجود ایقاعی اعتباری انشائی تصور کردند ممکن است یک شیء در وعای اعتبار، در وعای وجود ایقاعیش تحقق پیدا نکند ولو دارای آثار نباشد.

حالا این را مرحوم، غرض ایشان، حالا من از اول بگویم، از این مقدمه ای که می خواهند بفرمایند می خواهند بفرمایند که یک چیزی جز علل قوام شیء است، مقوم شیء است و یک چیزی جز علل وجود شیء است، ایشان می خواهد بگوید بین این دو تا خلط شده، حرف ایشان حرف خوبی است، من هم یک مثالی غیر از مثال های ایشان: ببینید مثلاً این که این عقد از مالک صادر بشود این جزء علل قوام است یا جز علل وجود است؟ جز مبادی وجودش است یا جز مقوماتش است؟ اگر گفتیم مقوم است چون ایشان می خواهد توضیح بدهد و شاید یکمی عبارتش مبهم باشد من با این مثال بگویم که مطلب ایشان ان شا الله واضح تر باشد. اگر بگوییم که ایجاد این اعتبار، ایقاع این اعتبار از مالک و من بیده الامر، این مقوم وجودش است پس اگر کسی فضولتاً کتاب شما را فروخت قاعدتاً آن باطل است، این مقوم قوام و ماهیتش است، این دیگه بیع محقق نمی شود اما اگر گفتیم جز علل وجودش است، مقومش نیست، قوامش نیست، ماهیتش نیست، حقیقتش نیست، این جز وجودش است و إلا خود بیع یک قوامی فی نفسه دارد. بیع خودش یک قوام فی نفسه دارد، یک وجود ایقاعی اعتباری دارد، در وعای اعتبار خودش وجود دارد، وجود پیدا می کند و وجود پیدا نمی کند، و آن در وعای اعتبار یعنی این: هر شیء که دارای یک بدل حقیقی است در وعای اعتبار برایش بدل جعلی قرار می دهند، جعل بدل جعلی این می شود بیع، می شود در وعای اعتبار، این لازم نیست از مالک صادر بشود، خوب تصور بکنید! مثلاً این کتاب قیمتش در بازار ده هزار

تومان است، شما با یک کسی قرار می گذارید که این کتاب هشت هزار تومان بشود، این بدل جعلی است. بنا می گذارید قیمتش بشود پانزده هزار تومان، این بدل جعلی می شود. پس بدل جعلی داریم، بدل حقیقی داریم، انشاء یعنی این یعنی یک تملیک و تملک بشود، جابجایی بشود باب بدل جعلی نه بدل حقیقی. بگویند این خودش یک معنای اعتباری است، اعتبارش طبق آن تفاسیری که ما تا حالا گفتیم کاملاً واضح شد که امر حقیقی کجاست امر اعتباری کجاست، امر حقیقی کتاب ده هزار تومان، امر اعتباری کتاب هشت هزار تومان، کتاب پانزده هزار تومان. آن وقت خوب تامل کنید، این می آید این را می گویند این خودش یک وعایی دارد، این ممکن است تحقق پیدا نکند، متقوم بشود ولو یعنی در وعای اعتبار، به وجود بیاید ولو از مالک نباشد، این خودش یک حقیقتی است، حقیقت به این معنا یعنی یک واقعیت در وعای اعتبار دارد، خودش دارای یک وجود ایقاعی اعتباری انشائی است، خودش فی نفسه، از مالک باشد یا نباشد، مالک تاثیر در وجود دارد نه در قوام، در قوامش اجازه مالک تاثیر ندارد، بلکه در وجود تاثیر دارد

پرسش: در وجود یا در لزوم

آیت الله مددی: در وجودش

یعنی کی می شود هشت هزار تومان بدل کتاب؟ وقتی مالک اجازه داد، اما در وعای اعتبار کی می شود؟ وقتی گفته شد آقا این کتاب را به شما دادیم هشت هزار تومان، این کتاب را به شما فروختیم پانزده هزار تومان، آن هم قبول کرد مالک نیست، فضولی است می گویند همین که این شخص این را انجام داد این را فرد عادی هم، مراد ما عادی فردی که مستند به مالک نباشد، نه مالک است و نه اجازه از او دارد و نه وکالت از او دارد. به او استناد ندارد، این که گفت این می تواند این را در وعای اعتبار ایجاد نکند،

پرسش: تملک؟

آیت الله مددی: فرق نمی کند تملیک و تملک. آن جز علل وجود خارجیش است یعنی وقتی ایشان مالک پانزده هزار تومان می شود که اجازه بدهد، این جا اجازه می خواهد اما خود این اعتبار کتاب در مقابل پانزده هزار تومان این جا مالک نمی خواهد، مرحوم آقای اصفهانی می خواهد بین علل قوام شیء

پرسش: انشاء را جز اعتبار نمی داند این حرف ایشان نیست

آیت الله مددی: ایشان برداشته برده روی وجود اعتباری، ابراز را نگرفته.

پرسش: ابراز هم نداشته باشد هیچی نیست

پس بنابراین خوب دقت کردید معنا چی شد، ایشان هدفش از این امر فرق است بین علل قوام شیء و تقویم شیء و حقیقت شیء و ماهیت شیء و بین علل وجود او، ببینید مثلاً شما می گوئید اجازه مالک یعنی رضای مالک این در حقیقت عقد دخیل نیست، بله در نفوذ عقد و در وجود عقد دخیل است، بیع فضولی درست می شود اما اگر گفتید اجازه مالک، اذن مالک دخیل در خود عقد است، این عقد در وعای اعتبار درست نمی شود، یک نفری غیر از مالک گفت کتاب را فروختم به پانزده هزار تومان، این بدل جعلی درست نمی شود، به پانزده هزار تومان نمی شود، اگر این شد یعنی عقد فضولی باطل است پس یکی از راه هایی، حالا عرض کردم من الان تمام بحث فضولی را مطرح نمی کنم، این اگر شد طبق قاعده هم می شود، در مسئله نص هم نمی خواهیم، مسئله را هم روی فهم عقلائی بردیم، عقلائی کردیم، آیا وجود مالک و اجازه مالک و اذن مالک در قوام عقد دخیل است یا در وجود عقد خارجاً؟ ایشان فرموده که علماً گاهی بین قوام و علل وجود اشتباه کردند، راست است حرف بدی نیست، حالا کار به بعضی مثال ها هم زدیم لکن با مثالی که من عرض کردم خیلی روشن تر شد، اگر گفتیم قوام عقد، عقد یعنی چی؟ یعنی مقابله کتاب با پانزده هزار تومان، یعنی چی؟ یعنی با بدل جعلی. به حیثی که اگر کتاب تلف شد آن باید پانزده هزار تومان را بگیرد نه بدل حقیقی که ده هزار تومان باشد، آثار بدل جعلی بار بشود، اگر آثار بدل جعلی بار شد در جایی که قرارداد بسته شد ولو مالک، این قرارداد ببینید خود قرارداد یک واقعیت فی نفسه دارد، مراد از واقعیت یعنی در وعای اعتبار یک وجود ایقاعی انشائی اعتباری دارد. این قرارداد دارد اما این قرارداد وجود پیدا نمی کند جز با اجازه رضای مالک، مالک اگر گفت وجود پیدا می کند. حالا من مثال های دیگه هم بعد عرض میکنم یکمی هم تند بخوانیم کلام ایشان طولانی شد

البيع الحقيقي الذي يترتب عليه الآثار عرفاً و شرعاً، و إن كان تملیكا تسبییاً عقدياً

یعنی شما نمی توانید خود بیع را ایجاد بکنید با بعث اشتریت، مثل احراق را نمی توانید، مرادش از تسبیحی این است، عقدی یعنی

اعتباری و قراردادی بین طرفین

لا يوجد بنحو وجوده الخاص إلا بعد الإيجاب و القبول

این بعد از ایجاب و قبول

المستجمعين

وجودش به آن است

للشروط العرفية و الشرعية، إلا أن السبب و الشرائط كلا

کلا یعنی کلها

سبب که عقد باشد مثلاً باید عقد به فارسی باشد یا عربی باشد، فلان باشد،

این شرائط من علل الوجود و مبادئ الوجود لا من علل القوام و مما يتقوم به طبيعي البيع في حد ذاته

قوام یعنی ماهیت، این را من الان به مثال روشن تری عرض کردم، اذن مالک، اذن مالک مقوم بیع است یا نه محقق بیع است؟ از علل

وجود است یا علل قوام است؟ اگر از علل قوام باشد فضولی انجام داد باطل است چون دارد از مالک، آن عن وجود ایقاعی باید به

مالک منتهی بشود و این از مالک نبود اما اگر از علل وجود باشد بگویند این محقق شد، در وعای اعتبار محقق شد، این کتاب در

مقابل پانزده هزار تومان قرار گرفت با این که این کتاب در بازار در مقابل ده هزار تومان بود، این وجود ایقاعی انشائی محقق شد، بله

در خارج موجود نمی شود إلا به اجازه مالک، این مال وجود خارجیش است، این که در خارج بیاید پانزده هزار تومان ملک این آقا

بشود کتاب ملک آن آقا، در وجود خارجی است پس بنابراین به قول ایشان از علل وجود شیء عقد بگیریم یا از علل قوامش بگیریم

یا ماهیتش یا طبیعتش؟

فالفرق بین کون المبیع عینا

این که مبیع باید عین باشد این از علل قوام است، می خواهد این را بگوید، حالا عبارت ایشان یکمی هم درب داغون شده است

فالفرق بین کون المبیع عینا

چرا جز علل قوام است؟ چون اگر مبیع عین نبود منفعت بود اجاره می شود، ماهیت بیع عوض می شود، این مراد ایشان از علل قوام،

این که مبیع عین باشد، این را در مقابلش که بگیریم واضح می شود، در جایی که مبیع، آنی که می خواهد انتقال بدهد منفعت باشد،

اگر مبیع عین باشد بیع می شود اما اگر مبیع به تعبیر ایشان آن که انتقال داده شده تملیک شده منافع باشد اجاره می شود، این جز

علل قوام است به قول ایشان، طبیعت و ماهیت بیع.

فالفرق بین کون المبیع عینا أو کونه ذا عوض، این از یک طرف

این فرق بین این و دومی، و کون البیع، ببینید این دو تا را جدا بکنید چون عبارت بد جوری چاپ شده، ذهن ایشان که ان شا الله صاف

بود اما عبارت بد چاپ شده است

فالفرق بین کون المبیع عینا أو کونه ذا عوض

این ذا عوض ماهیت بیع است، چرا؟ چون اگر عوض نباشد هبه می شود، اگر شما تملیک عین کردید بدون عوض، می شود هبه،

ماهیت عوض می شود. خوب دقت بکنید، اگر شما تملیک منفعت کردید اجاره می شود، دیگه بیع نمی شود، ماهیت عوض می شود

اما اگر صحبت شرائط کردید ایجاب باید مقدم بر قبول باشد این ها مال علل وجودند.

بین کون المبیع عینا این در مقابل اجاره، کونه ذا عوض در مقابل هبه، روشن شد؟ این تاثیرگذار در ماهیت بیع است، این از یک

طرف

و بین کون البیع لا یتحقق إلا بالعقد الجامع لشرائط النفوذ مع عدم کون مفهوم العین ومفهوم العوض جزء المفهوم و المعنی، فرقش این

است:

هو ما أشرنا إليه، أن المراد منه أن طبعی التملیک، خود طبعی التملیک له حصص، تملیک بلا عوض هبة

تملیک مع العوض بیع، تملیک العین بیع، تملیک المنافع اجاره.

پرسش: این که ایجاب قبل از قبول باشد از علل ماهیت باید باشد نه وجود چون دارد شکل گیریش را درست می کند

آیت الله مددی: نه این جا ایشان می خواهد علل وجود گرفته

پرسش: چرا علل وجود؟ باید علل ماهیت باشد دیگه چون قوام و شکل گیریش را

آیت الله مددی: نه، چون می گوید تملیک عین کرده قوامش پیدا شده. اما این ها شرائطند برای این که این تملیک عین خارجا محقق

بشود. حالا عرض کردم خود عبارت چون فعلا عبارت ایشان را می خوانیم اما اصل این مطلب را ما با مثالی که زدیم به نظر ما

روشن تر است

پرسش: وقتی که صورت بندی بکنیم می گوید فارسی باشد یا عربی باشد؟ ایجاب قبل از قبول باشد؟ این ها علل قوام باید باشند

طبق قاعده.

آیت الله مددی: نه، یک دفعه شما می گوئید ما این جور می فهمیم بحث دیگری است، یک دفعه ما فعلا می خواهیم بگوییم که ایشان

چه فرمودند، بگذارید ما فرموده ایشان را بیان بکنیم، حالا ایشان این را می گوید. ما از راه دیگر چیز های دیگه گفتیم

الفرق روشن شد، دو تا علل قوامند و یکی علل وجود است

کون المبیع عینا، کونه ذا عوض این دو تا یک طرف.

و بین کون البیع لا یتحقق الا بالعقد، این ها یکی است، آن ها یک جور.

الفرق هو ما اشرنا الیه أن المراد منه أن طبعی التملیک، آن تملیک به صورت کلی

له حصص و الحصۃ المقیده بإضافة التملیک إلى عین لها عوض هی البیع

این مال قوام گرفته

البته مثل این که هبه را نیاورده اما خوب بود هبه را هم می آورد یعنی خوب بود این جوری می گفت تملیک عین بیع فی مقابل تملیک منافع که اجاره، تملیک العین بعوض بیع در مقابل تملیک عین بلا عوض که هبه، حالا یک چیزی در ذهن مبارکشان بوده در قلم ایشان نیامده است.

عرض کردم یکی بحث این است که بینیم آقا چی می فرماید و یکی این که آیا قبول هست یا نه بحث دیگری است

و الحصة المقيدة بإضافة التمليك إلى عين لها عوض، هر دو را جمع کرده است، بیع، هی البیع

و الحصة المقيدة بإضافة التمليك المنفعة هی الإجارة،

کاش این سومی را هم می گفت، و الحصة المقيدة بتمليك العين بلا عوض هی الهبة، این سومی را هم می فرمود دیگه خیلی روشن بود. این سه تا ماهیتا با همدیگر فرق دارند، این به تعبیر ایشان علل قوام است.

و هذا بخلاف السبب

مراد از سبب ایجاب و قبول است

و شرائطه مثلا ایجاب مقدم بر قبول باشد، عربی باشد، ماضوی باشد، به صیغه ماضی باشد و إلى آخر

فإنها من مبادئ وجوده

وجود به تملیک بر می گردد

این تملیک تحقق پیدا می کند

و وجوده غیر مقوم لمفهومه و معناه فضلا عن علل الوجود

خود وجود یعنی شما خود وجود را، مثل این که فرض کنید آب، وجود خود آب مقوم معنای آب نیست چه برسد شرائط آب مثلا گرم بودن آب اصطلاحا.

ایشان در باب تملیک هم همین را می گوید، خود وجود تملیک در خارج مقوم تملیک نیست، چه برسد به این که مثلاً تملیک خاصی هم باشد، حصه معینی

و وجوده یعنی وجود آن بیع حقیقی غیر مقوم لمفهومه

مفهوم در این جا یعنی طبیعتش و ماهیتش

خود وجود خارجیش نه فقط در بیع، در اعیان خارجی هم همین طور است، وجود کتاب مقوم خود مفهوم کتاب نیست، کتاب دارای یک مفهومی است، وجود مقومش نیست.

و معناه فضلا عن علل الوجود و مبادیه

و مما ذكرنا تبين أن تعقب الايجاب بالقبول

این چون در معنای اولی که مرحوم شیخ آورد، مرحوم شیخ از مرحوم شیخ اسدالله تستری یا از مرحوم شیخ جعفر کبیر نقل کردند بیع معانی دارد اولش ایجابی که متعقب قبول باشد، مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین می خواهد بگوید این ایجاب متعقب به قبول از علل وجود است، این در مفهوم بیع تاثیر ندارد، این درست نیست که شما بگویید بیع یعنی ایجاب متعقب بالقبول، مراد ایشان روشن شد؟ قوام نیست. این که گفته البیع هو الايجاب المتعقب بالقبول می خواهد بگوید این تفسیر درست نیست، چون وقتی می خواهد بگوید البیع کذا یعنی قوام یعنی مفهوم، یعنی حقیقتش را بگوییم، این تعقب ایجاب جز مبادی وجود است نه جز مبادی مقومات است، مراد ایشان روشن شد؟

پرسش: احراز این که چی مقوم چی محقق است این مشکل است

آیت الله مددی: بله در امور اعتباری. اصل حرفش هم حالا.

اما اصل این حرف که علل قوام غیر از علل وجود است این حرف راست است، این بحث نیست لکن این راهش هم نیست که ایشان رفته است. ما حرفمان این بود عرف این را می فهمد، ایجاب تنها را عقد نمی داند یعنی عرف این را می فهمد که وقتی گفت به تو

فروختن در ضمنش هم هست یعنی پول تو را مالک شدم و لذا اگر گفتیم مقوم است یعنی مقوم مفهوم بیع است عرفا، نه از این بحث های تکوینی که فرمودند، و این که آیا در عرف این هست یا نه راهش رجوع به عرف است نه به این حرف ها، وقتی گفت فروختن شما چی به ذهنتان می آید؟ می گوید کتاب را فروختم، تا کلمه فروختن آمد شما می دانید یعنی من این را از ملکم خارج کردم چیز دیگری از آن طرف مقابل گرفتم، فروختن یعنی این، پس اگر گفتیم جز علل قوام است یعنی جز علل قوام است در مفهوم عرفی و لذا این جا نکته اساسی این است اگر گفتیم نه آقا در عرف وقتی گفت فروختن من فقط تملیک کردم، کلمه فروختن فقط تملیک است، خیلی خب، آن تعقب قبول می شود جز علل وجود پس نکته آن است نه نکته این است، این مطلب درست است، حرفی که ایشان می زنند. گفت علل قوام و علل وجود فرق می کند، سلما. بسیار خب حرف خوب اما بحث این است که تعقب قبول به ایجاب این جز علل قوام یا وجود است این نکته اش این نیست که ایشان می گوید نه پس این نیست، این جز شرائط سبب است، جز شرائط ایجاب و قبول است، شرائط ایجاب و قبول از قوام خارجند جز علل وجود است، خوب دقت کردید؟

به این حل نمی شود، من می خواهم بگویم به این حل نمی شود، آنی که حل مطلب را می کند رجوع به عرف در همان تبادر و صحت سلب، همین حرف ها که هست، اگر کسی به شما گفت فروختن، این خانه را فروختن تا گفت فروختن شما اجاره به ذهنتان نمی آید، تا گفت فروختن هبه به ذهنتان نمی آید، این حرف ایشان درست است، چون جز علل قوام است، فروختن هبه به ذهنتان نمی آید، اجاره به ذهنتان نمی آید بلکه بالاتر ملک انتفاع چون یا تملیک عین است یا تملیک منافع است یا تملیک انتفاع است، تملیک انتفاع را اصطلاحاً عاریه می گویند، اگر گفت فروختن عاریه به ذهنتان نمی آید، تا این جا درست با ایشان موافقم اما در کلمه فروختن بحث این است فقط این مقدار فهمیده می شود که من تملیک کردم ببینید شما به ارتکازات، تا گفت فروختن تصور می کنید پشت سرش باید یک چیزی هم باشد، حرف من این است، نکته ای که من می گویم این است، من می گویم همچنان که تا گفت فروختن به قول ایشان ماهیت هبه به ذهن نمی آید، ماهیت عاریه به ذهن نمی آید، اجاره به ذهن نمی آید، حرف ایشان راست است، لکن در عین حال هم به ذهن می آید تا گفت فروختن یعنی یک چیزی در مقابلش گرفت، یعنی در عین حال این طور نیست که من دارم دو تا کار می

کنم هم تملیک هم تملک، من حرفم این است ایجاب متعقب للقبول مراد ما از ایجاب متعقب للقبول این است، روشن شد؟ اشکال ما به مرحوم آقای اصفهانی در کجاست؟ ایشان چی دارد می گوید؟ می گوید اگر گفت فروختم هبه، این ها علل قوامند، هبه به ذهن نمی آید اما این که بعد از این ایجاب من قبول بوده این دیگه نیست، این جز علل وجود است، این مطلب خودش حل نمی کند، نی تقسیم بندی، ببینید شما همیشه کلیات ابوالبقا به قول معروف، کلیات را گفتن آن حل قصه نمی کند، آنی که حل قصه می کند این است که ما در تشخیص خارجی چکار بکنیم؟ بله شما گفتید فروختم هبه به ذهن نمی آید، گفتید فروختم اجاره به ذهن نمی آید، این قابل قبول است اما فروختم که گفتیم توش تملک به ذهن نمی آید؟ تعقب قبول به ذهن نمی آید؟ به حیثی که اگر طرف قبول نکرد گفت من قبول نکردم، به این می گویند تو چرا گفتی فروختم؟ این که فروختن نشد که. ببینید دقت بکنید، در مجلس طرف مقابل گفت من نفروختم، من به صد تومان قبول نکردم، چی بهش می گوئیم؟ می گوئیم چرا گفتی فروختم؟ کانما در ذهن ما هست فروختم یعنی او هم قبول کرد، پس این که می گوئیم ایجاب متعقب بالقبول یعنی این. نکته را دقت بکنید.

پرسش: تعقب هم انصافا، می خواهیم این را عوض بکنیم، بالاخره آن تعقب را قبول دارید،

آیت الله مددی: تعقب نه، نکته این است که در یک ایجاب دو تا کار است نه یکی، در بیع دو تاست، نه تعقب به این معنا.

این مطلب روشن شد؟

پرسش: اگر بحث حروفی بود دیگه این بحث وعای اعتبار و انشای اعتبار نیست

آیت الله مددی: خب این را اعتبار کرده است، می گویم اگر مرحوم آقا شیخ محمد حسین زیر بنا را از این راه که ما گفتیم اعتبار یعنی تصرف، اصلا حقیقت اعتبار تصرف است، به حیثی که چیزی نیست ما وجودش بدهیم، اگر از این راه می آمد به این مقدمات منتهی نمی شد. من الان برای شما واضح کردم بیع چکار می کند؟ چرا اعتبار است؟ چون کتاب در مقابل ده هزار تومان است، شما می خواهید آن را در مقابل هشت هزار تومان قرار بدهید می شود اعتبار. کتاب بدل حقیقیش ده هزار تومان است شما می گوئید

پانزده هزار، این می شود اعتبار، آن نکته اعتبار این است. اگر مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین، این تامل شد؟ روشن شد؟ یعنی

اول باید فرض کنند در خارج چی هست و ما چکار کردیم؟ این کاری که ما کردیم چیست؟

پرسش: اشکال حضرت عالی به این علل وجود را من متوجه نشدم

آیت الله مددی: این مطلب قبول است، علل وجود با علل ماهیت، با علل خارج.

حالا من غیر از این مثال خود ایشان چون دارد وقت تمام می شود به مثال دیگری غیر از این مثال فضولی که زدم، همین بحثی که من

دیروز در باب رهن کردم یا در باب هبه، ببینید شما در باب رهن می گوئید این کتاب را در سفر است کتاب را رهن دادم، ده هزار

تومان می خواهم قرض بگیرم، این جا این بحث پیش می آید که حقیقت رهن چیست؟ حقیقتش این است که من این کتاب را رهن

گذاشتم، این یک تکه اش، یک تکه دیگرش هم این است که من به تو دادم، قبض می شود، قبض می شود جز علل قوام رهن.

احتمال دوم: بگوئیم نه آقا، این که گفت کتاب را رهن داد مثل مساومه است، مثل چانه زدن است، مثل اولی که ما صحبت می کنیم،

اصلا با این محقق نشد، با دادن و گرفتن شما رهن است، اصلا رهن عقد مادی است، این جا علل قوام نمی شود، مقوم می شود چون

دو تا می شود، این جا مقوم می شود، در باب هبه وقتی گفت این کتاب را هدیه دادم شما گرفتید، قبض شما جز علل قوام می شود

یعنی هبه وقتی تمام می شود که توش انشاء باشد و قبض، کی لازم می شود؟ که تصرف باشد، در بیع گفت کتاب را به شما فروختم

قبض می شود جز علل وجود، قبض نه جز علل قوام است نه مقوم است، این مثالی که دیروز زدیم کاملا، یعنی قبض را در باب رهن

مقوم گرفتیم، در باب هبه جزء علل قوام گرفتیم، در باب بیع مقوم وجود، اصلا ربطی به آن ندارد، به قوام ربطی ندارد، علل وجود

است یعنی قبض که کرد تصرف در آن می کند، ربطی به علل قوام ندارد، پس بنابراین این مسئله ایشان حرف درستی است، حرف

دقیقی هم هست، این بحثی هم که هست شما نگاه بکنید آقایان متحیر شدند، انشاء چه اثر دارد؟ قبض چه اثر دارد؟ این به تصور ما

روشن شد، انشای هبه دو رکن دارد، هبه عبارت از انشاء بکند تملیک مجانی و قبض هم بشود. قوام هبه به دو چیز است، یکی قبض

است و یکی انشاء است، قوام رهن به یک چیز است، فقط قبض. انشاء مثل مساومه است، قوام بیع به انشاء است، قبض جز علل وجود

.....

است پس این مطلب ایشان مطلب دقیقی هم هست، درست هم هست نه این که ما بگوییم به این مطلب اشکال داریم، مثالی که من زدم خیلی روشن است. بحثی که هست این است که وقتی گفت فروختم ایشان می خواهد این را بگوید که می گوید وقتی گفت فروختم توش هست یعنی اجاره نیست، هبه نیست، خیلی خب کلمه فروختم اما توش نیست دیگه قبول بعد از ایجاب بود، این توش نیست، ایشان می خواهد این را می خواهد بگوید، این تعقب در وجود خارجی تاثیرگذار است نه این که در کلمه فروختن، در مفهوم فروختن که اعتبار می کند، اعتبار هم به نظر ایشان در وعای نفس حساب کرده، یک اشکال ما با ایشان این است که این بیع حقیقی اسمش گذاشته، این بیع حقیقی که اعتبار باشد این را که ایشان می گوید، می گوید توش نیست تعقب، پس شما نگو البیع هو الایجاب المتعقب للقبول، این تعقب جز علل وجود است، جز مبادی وجود است نه جز مبادی قوام پس در تعریف بیع گرفته نمی شود. عرض کردم این مطالب ایشان درست اما این که این جز مبادی وجود است و مبادی قوام است به تعبیر ایشان جز مبادی مقومه است این نکته فنیست این است که ما بیع را چطور معنا بکنیم؟ لذا ایشان می خواهد این را بگوید این تعریفی که این جا آمده، آخه تعریف اول این بود البیع بمعنی الایجاب المتعقب، ایشان می خواهد بگوید این تعبیر فنی نیست چون تعریف فنی شما باید قوام و ماهیت بیع را بگویید، این تعقب در قوام بیع تاثیر ندارد، در وجود بیع تاثیر دارد

پرسش: صرف همین ایجاب متعقب باشد غیر از بیع جای دیگه هم هست، پس مانع اغیار هم نیست

آیت الله مددی: نه آن جا هم همین است.

و مما ذکرنا تبیین أن تعقب الایجاب بالقبول

مراد ایشان رد این تعریفی است البیع هو الایجاب، می گوید این تعقب به قبول مقوم بیع نیست، علل وجود بیع است یعنی بیع حقیقی، یعنی تملیک حقیقی، جز علل وجودش است

لا خصوصية له في عدم دخوله في معناه

اصلا داخل در معنایش نیست، در قوامش نیست

پرسش: این مصادره است دیگه

آیت الله مددی: بله دیگه، می گویم، لذا آنی که این مصادره به قول ایشان را بر می دارد رجوع به عرف است، ما حرفمان این است که با رجوع به عرف مطلب، تعقب نیست، عنوان تعقب نیست. و لذا ما عرض کردیم حقیقت بیع انشای تملیک فی مقابل تملک، آقایان فی مقابل العوض گرفتند

پرسش: این مصادره هم نیست، در آن مقدمه چینی ای که ایشان کرده علی القاعده حرف ایشان درست است

آیت الله مددی: مقدمه چینی قبول اما تعیین این که این کدام یکی است به عرف است دیگه، دیگه این مال فیزیک و شیمی نیست که با آزمایش بشود. عرف این را می فهمد.

برهانی نمی شود، با مقدمات ایشان این طور است اما اصل مطلب این است که اولاً اگر ایشان می آمد می گفت اعتبار یعنی تصرف در وجود، این راه را خیلی آسان می کرد چون ما می آمدیم وقتی می گفتیم اعتبار است گفتیم چه تصرفی کردی؟ همین عدول را، می گوید ما نگفتیم اعتبار است، من نماز عصر خواندم، وسط نماز فهمیدم ظهر را نخواندم، می گوید عدول کن به ظهر، آنی که من خواندم با نیت من نماز عصر است، می گوید عدول کن به ظهر، این می آید اعتبار می کند، این اعتبار می شود، اعتبار پیش ما خیلی واضح است، هر نحوه تصرف، من رفتم زیارت کردم عمل مال من است، می گویم خدایا ثوابش را برای پدرم قرار بده، آن می شود اعتبار، اعتبار خیلی راحت می شود و لذا در باب اعتبار شما همیشه اول تصور یک وجود می کنید بعد می گوید چکار کردید. اگر به جای این مقدمات این مطلب ایشان به این واضحی می فرمودند بحث خیلی روشن بود، بحث این است که در باب بیع چی اعتباری است؟ تملیک عین را در مقابل تملک عوض معین می کنیم اعتبارش این قسمت است و لذا اگر شما مثلاً کتاب کسی را گرفتید و پیش شما تلف شد بعد گفتند ده هزار تومان بده، این که بیع نیست، خب آن خودش است، هیچ نحوه اعتباری توش نشد

لا خصوصیه له فی عدم دخوله فی معناه بل الايجاب کذلک

حتی ایجاب چون به نظر ایشان ایجاب سبب است، بیع حقیقی همانی است که در اعتبار و در افق نفس است، در صقع نفس است

.....
بل الايجاب كذلك یعنی خود ايجاب هم تاثير دارد چون ايشان ايجاب را سبب گرفته و سبب را تاثيرگذار در وجود می داند نه در قوام.

كما أنه بالنظر إلى وجود البيع الحقيقي لا خصوصية لدخالة القبول

اما برای وجود دخالت قبول است، همه شرایط باید باشد پس علل قوام غير از علل وجود است، كما أنه بالنظر إلى وجود نه مفهوم، نه قوام

وجود البيع الحقيقي لا خصوصية لدخالة القبول بل جميع الشرائط كذلك

این راجع به بیع حقیقی، مراد ایشان از بیع حقیقی ایشان چرا اسمش را بیع حقیقی گذاشته؟ چون می گوید آنی که شما اعتبار کردید در حقیقت در افق نفس، این است و این خودش حقیقت دارد. انشای شما ابرازش است، غير از ابراز چیزی نیست، ایشان چون نظر مبارکشان این است

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين